

مقایسه و تحلیل اشعار ناصر خسرو قبادیانی و اندیشه‌های فلسفی لایب نیتس از نظر روش‌شناسی کلامی

عظیمه صباغ نیا^۱، حمیدرضا اردستانی رستمی^۲، فرزانه یوسف قنبری^۳، مسعود خردمند پور^۴

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران.

۲. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران. (نویسنده مسئول)

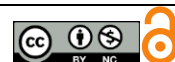
۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران.

* ایمیل نویسنده مسئول: Hardestani@iaud.ac.ir

چکیده

نویسنده در این پژوهش درصدد است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی به بررسی و مقایسه موضوع جبر و اختیار در آثار ناصر خسرو قبادیانی و لایب نیتس بپردازد. مسئله جبر و اختیار از قدیمی‌ترین و چالش برانگیزترین موضوعات نظری در فلسفه و کلام است و شاعران و اندیشمندان ایران و جهان دیدگاه‌های گوناگونی نسبت به این مسئله داشته‌اند. لایب نیتس، فیلسوف برجسته آلمانی قرن هفدهم، درباره موضوع جبر و اختیار، معتقد است که جهان به وسیله قوانین الهی اداره می‌شود و هر رویداد دارای علت و معلول خاصی است و بر این باور است که خداوند به انسان‌ها، آزادی اراده داده است تا بتوانند تصمیم‌گیری کنند. این دیدگاه، ترکیبی از جبر و اختیار را نشان می‌دهد، به این معنا که جهان دارای نظم است؛ اما انسان‌ها نیز در انتخاب‌های خود آزاد هستند. ناصر خسرو، فیلسوف و شاعر ایرانی قرن پنجم هجری هم در آثارش به مفهوم جبر و اختیار پرداخته است. او معتقد است که جهان تحت قدرت و اراده الهی قرار دارد و همه رویدادها بر اساس مشیت الهی رخ می‌دهد. همچنین به آزادی اراده انسان اشاره کرده و معتقد است که انسان اختیار دارد و مسئول تصمیم‌گیری در زندگی خودش است. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که ناصر خسرو دیدگاهی تلفیقی نسبت به جبر و اختیار داشته است که هم تأکید بر تعیین الهی و هم بر آزادی اراده انسان را در برمی‌گیرد؛ ولی لایب نیتس با تفکیک میان ضرورت مطلق و ضرورت شرطی و با استفاده از نظریه جهان‌های ممکن، تلاش کرده است که اختیار انسان را در برابر تعیین الهی حفظ کند.

کلیدواژگان: حکیم ناصر خسرو، لایب نیتس، ادبیات تطبیقی، علم کلام، جبر و اختیار.



شیوه استاندارد: محمدی زائر، سارا، انجم شعاع، زهرا، سلاجقه، سنجر، نظری، اکبر، و پور رشیدی، رستم. (۱۴۰۳). مقایسه و تحلیل اشعار ناصر خسرو قبادیانی و اندیشه‌های فلسفی لایب نیتس از نظر روش‌شناسی کلامی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۲ (۳)، ۲۹۳-۲۷۲.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۷ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۵ مهر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۳ آبان ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱۰ آذر ۱۴۰۳

The Treasury of Persian Language and Literature

Comparison and Analysis of the Poems of Nasir Khusraw Qubadiani and the Philosophical Ideas of Leibniz from the Perspective of Theological Methodology

Azimeh Sabbaghnia¹, Hamidreza Ardestani Rostami^{2*}, Farzaneh Yousef Ghanbari³, Masoud Kheradmandpor³

1. PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Dezful Branch, Islamic Azad University, Dezful, Iran.

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Dezful Branch, Islamic Azad University, Dezful, Iran. (Corresponding Author)

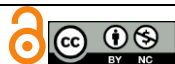
3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Dezful Branch, Islamic Azad University, Dezful, Iran.

*Corresponding Author's Email: Hardestani@iaud.ac.ir

Abstract

In this study, the author seeks to examine and compare the issue of determinism and free will in the works of Nasir Khusraw Qubadiani and Gottfried Wilhelm Leibniz using a descriptive-analytical method. The problem of determinism and free will is among the oldest and most controversial theoretical topics in philosophy and theology, and poets and thinkers from both Iran and the Western world have held diverse views on this issue. Leibniz, the prominent seventeenth-century German philosopher, believed that the world is governed by divine laws and that every event has a specific cause and effect. He argued that God granted human beings free will so they could make decisions. This perspective reflects a synthesis of determinism and free will, indicating that the world operates with a divine order, while humans remain free in their choices. Similarly, Nasir Khusraw, the fifth-century AH Iranian philosopher and poet, addressed the concept of determinism and free will in his works. He held that the world operates under divine power and will, and all events occur in accordance with divine decree. However, he also referenced human free will, asserting that individuals possess agency and are responsible for their decisions in life. The findings of the research indicate that Nasir Khusraw embraced an integrated perspective on determinism and free will, emphasizing both divine predestination and human volition. In contrast, Leibniz distinguished between absolute necessity and conditional necessity and, through his theory of possible worlds, sought to preserve human free will alongside divine determination.

Keywords: *Nasir Khusraw, Leibniz, comparative literature, theology, determinism and free will.*



How to cite: Sabbaghnia, A., Ardestani Rostami, H., Yousef Ghanbari, F., & Kheradmandpor, M. (2024). Comparison and Analysis of the Poems of Nasir Khusraw Qubadiani and the Philosophical Ideas of Leibniz from the Perspective of Theological Methodology. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 2(3), 272-293.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 28 July 2024

Revise Date: 16 October 2024

Accept Date: 24 October 2024

Publish Date: 30 November 2024

مقدمه

جبر و اختیار از جمله مسائل کهن و بحث‌برانگیز در حوزه فلسفه، کلام و عرفان است که همواره ذهن اندیشمندان و فیلسوفان را به خود مشغول داشته است. این مسئله به پرسش‌های عمیق و اساسی درباره میزان آزادی و کنترل انسان بر اعمال و تصمیماتش و همچنین نقش تقدیر و اراده الهی در سرنوشت افراد می‌پردازد.

مسئله جبر و اختیار، از یک سو به بررسی تأثیر قدرت الهی و قضا و قدر بر رویدادهای جهان می‌پردازد و از سوی دیگر، به جایگاه آزادی اراده انسان در تصمیم‌گیری‌ها و اعمال او توجه می‌کند. از سوی دیگر مفهوم جبر و اختیار رابطه ناگسستنی و پیوند عمیق با سنن ادبی و فرهنگی و ادبیات فارسی ادوار گذشته داشته و این مسئله، ریشه در آفرینش انسان دارد. به نحوی که موضوع جبر و اختیار یکی از پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین مباحث در فلسفه و کلام شده و دانشمندان و فلاسفه و متفکران را به جدال و کشمکش برانگیخته است؛ زیرا علاوه بر مسائل روزمره زندگی، امور دیگری وجود دارند که ذهن آدمی را همواره به خود مشغول داشته است. کلام اسلامی نیز نشان می‌دهد که این مسئله از نیمه قرن اول هجری در میان مسلمین، بحث‌ها و تعارض‌هایی را برانگیخته است. می‌توان گفت، بحث جبر و اختیار در همه ادیان مطرح است. همه مذاهب و ادیان به جبر و یا به اختیار، با درجات مختلف حکم کرده‌اند. در اسلام نیز علاوه بر ائمه اطهار (ع) دانشمندان و متکلمان زیادی در کتب خود این بحث را به چالش کشیده‌اند.

موضوع اصلی در همه مباحث مقایسه‌ای و تطبیقی، مشخص ساختن موارد تشابه دو طرف، بیان اختلافات و نکته نظرات اختلافی میان فلاسفه است که در این پژوهش آراء و اندیشه‌های دو متفکر بزرگ و برگزیده، حکیم ناصر خسرو و لایب نیتس در رابطه با مسئله جبر و اختیار مورد واکاوی قرار می‌گیرد. «دو مفهوم جبر و اختیار یکی از مهمترین مفاهیم مطرح شده در فقه، فلسفه و ادبیات عرفانی است که گذشته از فلاسفه، شاعران بزرگی همچون

مولوی، سنایی، عطار، حافظ و سعدی و... در آثار نظم و نثر خود بدان پرداخته‌اند. این مسئله زمانی از اهمیت والاتری برخوردار می‌گردد که در تاریخ اسلام دو مکتب معتزله و اشاعره برای دفاع از جبر و اختیار بنا نهاده و استدلال‌ات متعددی برای پذیرش یا رد آنان مطرح کرده‌اند.» (۱)

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر و فیلسوف ایرانی و لایب نیتس، فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی، دو تن از برجسته‌ترین متفکرانی هستند که در این زمینه، نظرات ارزشمندی ارائه کرده‌اند؛ به نحوی که می‌توان گفت: «همه نظام‌های فلسفی و دینی که برای سعادت بشر، رهیافت‌هایی را پیش کشیده‌اند، در طول تاریخ خود، زمانی با این مسئله دست به گریبان بوده‌اند. در بین بحث‌های کلامی مسلمانان، جبر و اختیار از موضوعات بسیار قدیمی و حائز اهمیت به شمار می‌آید و بیش از سایر مباحث، توجهات را به خود معطوف ساخته است.» (۲)

این مسئله از جنبه‌های مختلف فلسفی، کلامی و اخلاقی مورد بررسی قرار گرفته و از میان آراء ارائه شده، نظر برتر، نظریه امر بین الامرین است. نظریه امر بین الامرین یا راه میانه در بحث جبر و اختیار، به این معناست که افعال انسان نه به طور کامل ناشی از جبر و تقدیر الهی هستند و نه به طور کامل، تحت اختیار و اراده انسان. بلکه، حالتی بین این دو وجود دارد که به انسان امکان می‌دهد تا با بهره‌گیری از اراده و اختیار خود، در چارچوب اراده و تقدیر الهی، اعمال خود را انجام دهد. از دیدگاه فلسفی، افعال انسان در عین اینکه دارای امکان شدن هستند، نتیجه و سرنوشت آنها نیز از پیش تعیین شده است. این بدان معناست که افعال انسان، دارای دو جنبه هستند؛ از یک سو دارای امکان هستند (یعنی امکان وقوع و عدم وقوع دارند) و از سوی دیگر آنچه که شدنی است، ضرورتاً رخ می‌دهد و آنچه نشدنی است، ضرورتاً رخ نمی‌دهد. از دیدگاه کلامی، نظریه امر بین الامرین به این معناست که افعال انسان صرفاً مستند به اراده پروردگار نیستند. انسان دارای

اراده و اختیار است و می‌تواند اعمال خود را انتخاب کند. این نظریه بر اهمیت مسئولیت فردی تأکید دارد و معتقد است که انسان‌ها باید در قبال اعمال خود پاسخگو باشند، زیرا این اعمال ناشی از اراده و اختیار خود آنهاست. هر چند که اراده الهی در تعیین سرنوشت انسان نقش دارد، اما انسان‌ها نیز با اختیار خود می‌توانند مسیر زندگی خود را انتخاب کنند.

ناصرخسرو، یکی از بزرگ‌ترین شاعران و متفکران ایران در دوره اسلامی، در اشعار و آثار خود به مفاهیم فلسفی و عرفانی از جمله جبر و اختیار پرداخته است. وی با استفاده از زبان شعر و نثر، به بررسی عمیق این مفاهیم پرداخته و دیدگاه‌های خود را درباره جایگاه انسان در برابر اراده الهی و آزادی عمل او بیان کرده است. از سوی دیگر، لایب نیتس، به عنوان یکی از فلاسفه بزرگ، پیش از کانت، با طرح نظریه جهان‌های ممکن و تمایز میان ضرورت مطلق و ضرورت شرطی، تلاش کرده است تا تعادلی میان جبر الهی و اختیار انسانی برقرار کند. این مقاله با هدف مقایسه و تحلیل اشعار ناصرخسرو و اندیشه‌های فلسفی لایب نیتس از نظر روش‌شناسی کلامی، به بررسی چگونگی تبیین این دو متفکر از مسئله جبر و اختیار می‌پردازد. در این راستا، به تحلیل دیدگاه‌های ناصرخسرو درباره نقش اراده و قدرت الهی و همچنین بررسی نظریه جهان‌های ممکن لایب نیتس و تأثیر آن بر مفهوم اختیار انسانی خواهیم پرداخت. در نهایت، با مقایسه این دو رویکرد، تلاش شده است تا نقاط اشتراک و تفاوت‌های آنان را روشن کرده و به درک بهتری از مسئله جبر و اختیار دست یابیم. نویسنده درصدد است با استفاده از روش تحلیل محتوا، به این پرسش‌ها پاسخ دهد که دیدگاه ناصرخسرو و لایب نیتس درباره تأثیر اراده الهی و آزادی انسان‌ها چیست؟ و چگونه روش‌شناسی کلامی ناصرخسرو و لایب نیتس به دیدگاه‌های آن‌ها درباره جبر و اختیار شکل می‌دهد؟

روش و ضرورت تحقیق

این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای به بررسی و مقایسه موضوع جبر و اختیار در آثار و نوشته‌های ناصرخسرو قبادیانی و لایب نیتس پرداخته است و با توجه به این نکته که از دیرباز، فیلسوفان، متکلمان و عرفا به بررسی این مسئله پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند تا تبیینی منطقی و فلسفی برای آن بیابند. جبر و اختیار نه تنها در فلسفه و کلام، بلکه در زندگی روزمره انسان‌ها نیز تأثیرات گسترده‌ای دارد و می‌تواند بر نگرش‌ها، تصمیمات و اعمال آن‌ها اثرگذار باشد. با توجه به اهمیت و پیچیدگی این مسئله، بررسی و تحلیل دیدگاه‌های مختلف ناصرخسرو و لایب نیتس می‌تواند به درک بهتر و جامع‌تری از این موضوع کمک کند.

پیشینه تحقیق

لیلا خیدانی (۱۳۹۸)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی تطبیقی جبر و اختیار از دیدگاه لایب نیتس و علامه طباطبایی»، پرداخته و مشخص نموده است لایب‌نیتس، یکی از فلاسفه بزرگ قبل از کانت، با تفاوت قائل شدن میان ضرورت شرطی و ضرورت مطلق و نظریه جهان‌های ممکن، در صدد تثبیت اختیار انسان است. علامه طباطبایی هم موضوع اختیار را یک امری فطری به حساب آورده است (۳).

فاطمه کوپا (۱۳۷۵)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان: «بررسی عقاید کلامی در آثار ناصرخسرو»، پس از پرداختن به شرح زندگی و احوال و سبک سخن‌سرایی و مذهب ناصرخسرو، تاریخچه‌ای مختصر در مورد علم کلام و چگونگی پیدایش آن را مورد بحث قرار داده است (۴).

علی ارشد ریاحی (۱۳۷۶) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان: «داوری بین آراء و افکار فلسفی لایب نیتس و کلارک، بر اساس آراء صدرالمألهین»، به مقایسه بین آراء و افکار فلاسفه اسلامی و غربی پرداخته و نقاط قوت و ضعف آن‌ها را مشخص نموده است (۵).

ساموئل کلارک (۱۳۸۱) در کتاب «مکاتبات لایب نیتس و کلارک»، با مقدمه ایچ جی الکساندر، ترجمه علی ارشد ریاحی به پرسش و پاسخ بین لایب نیتس و کلارک پرداخته است و موضوع مقاله پنجم کتاب، مسئله جبر و اختیار است (۶).

مهمین رضایی (۱۳۸۳) در کتاب «تئودیس و عدل الهی» به مقایسه بین آرای لایب نیتس و استاد مطهری پرداخته و موضوع فصل چهارم کتاب، مبحث جبر و اختیار است. آنچه موجب تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های یاد شده می‌شود؛ این است که تاکنون هیچ پژوهشی مستقل در رابطه با مقایسه و تحلیل اشعار ناصر خسرو قبادیانی و اندیشه‌های فلسفی لایب نیتس از نظر روش‌شناسی کلامی، صورت نگرفته است (۷).

معنای لغوی جبر و اختیار

این فارس بر آن است که این واژه، دارای اصلی یگانه است و به معنای عظمت، بلندی و اعتدال؛ «الجیم و البا و الرا، اصل واحد و هو جنس من العظمه و العلو و الإستقامه» (۸).

راغب اصفهانی، درباره این واژه، دیدگاهش تا حدودی با ابن فارس تفاوت دارد او می‌نویسد: «اصل جبر، اصلاح شی به گونه‌ای از قهر است و گفته می‌شود که گاهی این واژه تنها درباره اصلاح است، مانند سخن امام علی (ع): «یا جَابِرُ كُلِّ كَسِيرٍ وَ یا مُسَهِّلُ مُسَهِّلِ كُلِّ عَسِيرٍ»؛ «ای پیونددهنده هر شکسته‌ای و ای آسان کننده هر سختی» و از همین باب سخن عرب، درباره نان است: «جابر بن حبه» (جبران‌کننده، فرزند دانه)؛ و گاهی تنها در زمینه قهر است، مانند سخن حضرت علی (ع): «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیْضَ». سلطان را جبر نهاده‌اند، چون او مردمان را، یا به دلیل اصلاح کارهایشان و یا بر آنچه می‌خواهد، وامی‌دارد و اجبار در اصل، واداشتن دیگری است به گونه‌ای که دیگری را مجبور سازد؛ اما کاربرد آن در اکراه محض تداول یافته، سپس گفته شده: «أَجْبَرْتَهُ عَلٰی كَذَا»، مانند «اگرهته» (۹).

اختیار

اختیار، مصدر باب افتعال، از ماده «خیر» است. ابن فارس، درباره ریشه این واژه می‌گوید: «خا و یا و را، ریشه‌اش گرایش و میل است. سپس بقیه مشتقات به این ریشه بازگردانده می‌شود؛ از این رو، مقابل شر است؛ زیرا هر کس به‌سوی آن تمایل دارد و به‌سوی کسی که دارای آن است رو می‌کند. راغب اصفهانی، نظری مشابه با مطلب فوق دارد: «خیر، چیزی است که همه به آن تمایل داشته باشند، مانند خرد، عدل، فضل و شی سودمند و ضد آن، شر است. اختیار، طلب شی برتر و انجام آن است و گاهی به چیزی گفته می‌شود که انسان آن را خیر بینگارد، گر چه خیر نباشد. در عرف متکلمان، مختار به کاری گفته می‌شود که انسان آن را بدون اکراه انجام دهد. پس مقصود ایشان از اینکه «هو مختار فی کذا»، غیر از گفته «فلان له اختیار» است؛ زیرا اختیار، برگرفتن چیزی است که آن را بهتر بداند. کلمه اختیار، گاهی برای فاعل و زمانی برای مفعول به کار می‌رود» (۹).

اختیار در برابر جبر، به معنی انتخاب و گزینش با اراده آزاد انسان است. بنا به نوشته خواجه‌نصیرالدین طوسی، «در اصطلاح متکلمان، به کسی مختار می‌گویند که اگر بخواهد، فعلی را انجام دهد و اگر نخواهد، انجام نمی‌دهد.» (۱۰).

معروف‌ترین و قدیم‌ترین تعریف و ملاک فعل آزاد، اجبار عامل بیرونی، عدم سلطه و استقلال فاعل است. طبق این تعریف، فعل آزاد به این معناست که شخص فاعل، بدون هیچ گونه اکراه و اجبار خارجی و با اراده خود، به انجام یا ترک فعلی اقدام کند. این تعریف بر این اصل استوار است که انسان به عنوان فاعل مختار، باید توانایی تصمیم‌گیری و انجام عمل را به طور مستقل و بدون دخالت عوامل بیرونی داشته باشد. ارسطو می‌گوید: «فعل ارادی آن است که مبدأ آن در ذات عامل است؛ عاملی که به خصوصیات جزئی و شرایطی که فعل در آن واقع می‌شود، وقوف داشته باشد.» (۱۱). ابن‌سینا نیز می‌گوید: «با ضرورت دانستن وجود غایت برای فعل، فعل اختیاری را نشأت گرفتن آن از ذات فاعل بدون جبر

عامل خارجی ذکر می‌کند. به این صورت که اگر غایت و انگیزه فعل، ذات فاعل باشد، فعل اختیاری است وگرنه فعل اکراهی و غیر اختیاری خواهد بود. (12). متکلمان و فلاسفه شیعه با الهام از تعلیمات ائمه اطهار (ع) توانستند این مسئله را یعنی انتساب افعال انسان به خداوند را حل کنند و جبر و تفویض، هر دو را رد کردند.

جبر

تهانوی می‌نویسد: «جبر، از دیدگاه اهل کلام، در موارد زیادی، به معنای «نسبت دادن کار بنده به خداوند سبحان» کاربرد دارد. «جبر» زیاده‌روی در «واگذاری کار به خدا» است، به گونه‌ای که بنده، به منزله جماداتی خواهد بود که اراده و اختیار ندارند. (13).

به نظر خواجه نصیرالدین طوسی، «مجبور به کسی گفته می‌شود که فعل و عدم فعل او، به خواست او نباشد، بلکه به خواست غیر باشد یا به گونه‌ای دیگر باشد، چنان‌که اگر بخواهد یا نخواهد، فعل از او محقق و موجود شود. (10).

اشاعره بر این باورند که همه موجودات مستقیم و بدون واسطه با اراده الهی به وجود می‌آیند و همه چیز، فعل خداوند است، حتی افعال اختیاری انسان. بر اساس این تفکر، هیچ چیزی علت و سبب چیز دیگر واقع نمی‌شود و فقط به خاطر «عاده الله» که علل و معلولات به دنبال هم می‌آیند؛ یعنی خواست خدا بر این قرار گرفته که این‌ها به دنبال هم به وجود می‌آیند، بدون اینکه تأثیر و تأثری در کار باشد (14). به این ترتیب، اراده و اختیار انسان نیز هیچ تأثیری در افعال اختیاری او ندارد. ابوالحسن اشعری معتقد است که قدرت بنده در مقدورش هیچ تأثیری ندارد، بلکه همه قدرت‌ها و مقدوراتش به قدرت الهی واقع است.

پس خداوند، محدث افعال انسان و ایجادکننده آن‌هاست، در حالی که انسان مکاتب است و این هم‌زمانی و تقارن میان وجود فعل و اراده انسان در اصطلاح اشاعره، «کسب» نامیده می‌شود، بنابراین، انسان هیچ اختیاری ندارد و همه‌اش افعال جبری است. اشاعره به

این دلیل به این نوع تفکر قائل شده‌اند که معتقدند اگر بپذیریم انسان در ایجاد افعالش مختار است، توحید افعالی و قدرت و اراده مطلق خداوند را نفی کرده‌ایم.

تفویض

مسئله تفویض از یک اصل فلسفی و یا کلامی سرچشمه می‌گیرد و آن عبارت است از این‌که «ملاک وابستگی ممکنات به واجب در چیست؟ آیا نیاز ممکن به واجب فقط در اصل حدوث و وجود پس از عدم است یا ملاک نیاز به علت، امکان اوست؟ در فلسفه اسلامی، ملاک نیاز، امکان شناخته شده است و جای ابهام باقی نمانده است و شاید در میان مردان و یا لاقل مسلمانان کسی یافت نشود که نیاز انسان را به واجب به زمان حدوث او منحصر سازد و در دیگر زمان‌ها او را از واجب بی‌نیاز اندیشد. (15).

هرگاه انسان را در ایجاد فعل، بی‌نیاز از واجب تصور کنیم، نتیجه آن این است که دو خالق مستقل در عرصه وجود، خودنمایی کنند، یکی واجب‌الوجود که آفریننده جواهر و ذوات است و دیگری انسان که آفریننده افعال خود می‌باشد و این مسئله با توحید در خالقیت که در کتاب‌های کلامی، مبرهن است، سازگار نیست (15).

معتزله معتقدند که افعال اختیاری انسان، آفریده خود آن‌هاست و خداوند تأثیری در ایجاد این افعال ندارد؛ بنابراین نظریه، خداوند انسان‌ها را خلق کرده و قدرت انجام کار را به آن‌ها داده است، اما این اختیار انسان است که به او امکان انجام فعل یا ترک آن را می‌دهد. «معتزله در دفاع از مبانی اندیشه‌ای خود پیرامون اختیار و اراده انسان، از فلسفه و علم کلام بهره برده و با تأکید بر مفهوم عدالت خداوند، مسئله اختیار انسان را تبیین نموده‌اند. (16)؛ معتزله معتقدند: «اگر خداوند، فاعل افعال اختیاری انسان باشد، در آن صورت، تکلیف و امر و نهی الهی بی‌معنی خواهد بود. همچنین افعال انسانی شامل انواع زشتی‌ها مانند کفر، نافرمانی و گناه است در حالی که خداوند از انجام هر نوع ظلم و بدی منزّه است. (17).

بحث و بررسی

جبر و اختیار از دیدگاه لایب نیتس

لایب نیتس همانند دیگر متفکرین، خط بطلان بر جبر کشیده و بطلان آن را مسلّم و بدیهی می‌دانند. لایب نیتس در این زمینه پژوهش‌های گسترده‌ای داشته است. او علاوه بر نوشتن مقالات در حوزه جبر و اختیار، در بسیاری از مقالات و نامه‌های خود هم به این مبحث پرداخته است.

تعریف اختیار

لایب نیتس همانند ارسطو، اختیار را ترکیبی از عقل و خودانگیختگی به حساب آورده است. او معتقد است که اعمال ارادی انسان‌ها نه تنها نتیجه یک تصمیم خودانگیخته هستند، بلکه همچنین بر پایه عقل و شناخت انجام می‌شوند. این ترکیب از خودانگیختگی و عقل، به انسان‌ها این امکان را می‌دهد که نه تنها اعمال خود را به صورت خودمختار انجام دهند، بلکه این اعمال را بر اساس شناخت و درک خود از خیر و شر نیز تنظیم کنند. او می‌گوید: «ما همچنین می‌بینیم که هر جوهری دارای خودانگیختگی کاملی است که در جواهر عاقل «اختیار» خواهد بود و به موجب آن هر چه برای او رخ می‌دهد، نتیجه ایده‌ها با وجود اوست و در جای دیگر فقط بر صفت خودانگیختگی تأکید می‌کند و «فاعلی را مختار می‌داند که صرفاً به وسیله ضرورت ناشی از طبیعت خود متعین شود و یا می‌گوید: «اختیار نفس به این معناست که منشأ تمام افعال و حالات آن در خود آن است.» (18, 19).

بدیهی است که «اختیار در قلمرو امکان؛ یعنی اموری که نفی آن‌ها مستلزم تناقض نباشد، مطرح است و در حوزه ضرورت فلسفی جایی برای اختیار نیست، از این رو به گفته بلومن فله از نظر لایب نیتس اختیار، دارای سه شرط است: عقل، خودانگیختگی و امکان. بدون این سه، امر اختیار تحقق نخواهد یافت.» (5).

اصول و مبانی لایب نیتس

لایب نیتس تعداد زیادی از اصول یا قواعد را در فلسفه خود به کار برده است که آن‌ها را از متفکران مختلف اقتباس کرده است؛ اما همه را در فلسفه خود چنان به کار برده است که گویی تمام این اصول برای بیان فلسفه او ابداع شده است.

اصل هماهنگی پیش بنیاد

قانون هماهنگی برای اولین بار برای حل مسئله نفس و بدن و چگونگی ارتباط آن‌ها به ذهن لایب نیتس خطور کرد؛ اما لایب نیتس استفاده از این قانون را به حل مسئله ارتباط نفس و بدن محدود نکرد. مسائل دیگر از جمله مسئله علیت و اختیار را هم با آن حل کرد. رابرت لاتا در این خصوص بیان می‌کند که: «قانون هماهنگی، اولین بار برای حل رابطه نفس و بدن، توسط لایب نیتس به کار گرفته شده است.» (20)

هماهنگی پیشین بنیاد، قانون سلسله‌ای است که موناها را به هم پیوند می‌دهد. منظور از این قانون، این است که که خداوند از روی حکمت و اراده خود، موناها را به گونه‌ای آفریده است که در هر لحظه، ادراکات هر مونا، مطابق با ادراکات موناها دیگر است و تفاوت هر ادراک با ادراکات دیگر در دیدگاهی است که هر مونادی از آن به جهان نگاه می‌کند یا به عبارت دیگر در واقع می‌توان گفت که «تفاوت هر ادراکی با ادراکات دیگر در میزان وضوح آن است. پس هماهنگی پیشین بنیاد می‌خواهد بگوید که خداوند به هنگام آفریدن هر مونادی همه موناها را در نظر دارد.» (21).

خلاصه اصل هماهنگی این است که خداوند کل حوادث طبیعی را از قبل پیش‌بینی کرده است و در رابطه با شمول اصل هماهنگی بر کل پدیده‌ها، لایب نیتس آن را یک تأثیر آرمانی می‌داند و تصریح می‌کند که این تأثیر به وسیله خدا صورت می‌پذیرد.

«ذکر این نکته لازم است که لایب نیتس در نظریه هماهنگی و پیش‌بنیاد خود، علت غایی را با علت مکانیکی تلفیق می‌کند یا به عبارت بهتر و ساده‌تر او راهی برای قرار دادن علت ماشینی تحت

علت غایی می‌یابد. اشیاء مادی مطابق با قوانین ثابت و قابل اثبات عمل می‌کند و به زبان متعارف و قابل فهم می‌توانیم بگوییم آن‌ها طبق قانون مکانیکی در یکدیگر تأثیر می‌کنند.» (3).

اصل جهت کافی

از نظر لایب نیتس استدلال‌ها بر دو اصل بسیار مهم و بزرگ مبتنی است: «اول، اصل تناقض است که به موجب آن اصل، حکم می‌کنیم؛ آنچه متضمن تضاد و تناقض است، نقیض و کاذب یا ضد کاذب و صادق است و اصل دوم، اصل جهت کافی است که به موجب آن معتقدیم که هیچ واقعی نمی‌تواند، واقعی یا موجود باشد و همچنین هیچ گزاره‌ای نمی‌تواند صادق باشد؛ مگر این‌که آن یک جهت کافی دارد که چرا آن بایستی این گونه باشد، نه طور دیگری.» (18، 19).

اصل جهت کافی به‌طور کلی و اساساً متکی بر خیر و غایت است، زیرا فاعل با تصور خیری که در معلول برای او قابل تصور است. به ایجاد معلول اقدام می‌کند. در مورد فاعل‌های غیر مختار، این امر هم صدق می‌کند؛ زیرا خداوند با تصور بهترین معلول، این فاعل‌ها را ایجاد نموده است. پس می‌توان نتیجه گرفت که پیدایش این فاعل‌ها و افعال به وجود آمده از جانب آنها، همگی تابع اصل خیر هستند.

«این اصل از دو بخش تشکیل شده است: اصل علیت فاعلی و اصل علیت غایی. در اصل اول می‌توان گفت که تمام علل ممکنه، دارای نوعی تمایل یا اشتیاق هستند و اصل دومی، حاکی از این است که تمام علت‌های بالفعل و واقعی به جهت تمایل به خیر، تحقق و تعیین یافته‌اند؛ بنابراین، اصل جهت کافی بر فاعل مختار و علت بی‌اراده و مکانیکی هر دو حاکم است؛ چرا که اساس آن ادراک خیر است. به این ترتیب که در فاعل مختار، جهت کافی افعال عبارت است از ادراک خیری در آن فعل است که توسط فاعل فعل درک می‌شود و در فاعل‌های غیرارادی جهت کافی فعل، عبارت است از ادراک خیری که در آن‌هاست و توسط خداوند

درک می‌شود. پس به‌طور کلی می‌توان گفت که اگر فاعل مختار باشد، فعالیت آن مستقیماً منشأ و جهت کافی افعال است و اگر مکانیکی و بی‌اراده باشد، فعالیت آن از طریق درک خیر موجود در آن افعال توسط خداوند، جهت کافی واقع می‌شود.» (3).

بر اساس نظر لایب نیتس، چون در علم خداوند، بی‌نهایت عوالم ممکن وجود دارد، باید برای این‌که خدا یکی از آن‌ها را انتخاب کند، جهت کافی برای این انتخاب وجود داشته باشد. این جهت عبارت است از درجه کمالی که هر یک از این عوالم از آن برخوردار است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که اصل جهت کافی در فلسفه لایب‌نیتس به این معناست که برای هر چیزی که وجود دارد، دلیلی کافی باید وجود داشته باشد که توضیح دهد چرا آن چیز به جای اینکه نباشد، وجود دارد. به عبارت دیگر، هیچ چیز بدون دلیل یا علت کافی به وجود نمی‌آید. لایب‌نیتس با استفاده از اصل جهت کافی، توانست تبیینی جامع و منسجم از جهان و پدیده‌های آن ارائه دهد. این اصل، به عنوان یک اصل بنیادین در فلسفه او، به تحلیل‌های منطقی، علیت و ترجیحات کمک می‌کند و به تثبیت دیدگاه‌های او در مورد جبر و اختیار می‌پردازد. با این رویکرد، لایب‌نیتس نه تنها به توضیح چگونگی وقوع پدیده‌ها می‌پردازد، بلکه به تثبیت اختیار انسان در چارچوبی منطقی و علت‌مند نیز کمک می‌کند.

اصل کمال

اصل کمال یکی از اصول مهم فلسفه لایب‌نیتس است و به نظریه‌های او درباره خداوند، خلقت و بهترین جهان ممکن ارتباط دارد. این اصل بیان می‌کند که خداوند به‌عنوان موجودی کامل و دارای کمال مطلق، بهترین جهان ممکن را از میان تمام جهان‌های ممکن خلق کرده است. «این اصل از سه صفت علم و خیر و قدرت خداوند نشأت گرفته است و به دلیل وجود این سه صفت است که خداوند بهترین نظام ممکن را خلق کرده است؛ زیرا نیکی و احسان خداوند محدود خواهد شد. اگر با وجود این صفات،

بهترین نظام ممکن را نیافریند و اگر خداوند علم لازم جهت شناخت و تشخیص بهترین را نداشته باشد یا علم لازم را داشته باشد؛ ولیکن قدرت برای انجام آن نداشته باشد حکمت و قدرت او مورد سؤال قرار خواهد گرفت.» (19).

اصل کمال، دارای جنبه‌های گوناگونی است. لایب‌نیتس معتقد بود که از میان تمام جهان‌های ممکن، خداوند بهترین را انتخاب و خلق کرده است. این بهترین جهان ممکن نه تنها به لحاظ اخلاقی و خیر مطلق، بلکه به لحاظ پیچیدگی، هماهنگی و کمال نیز بهترین است.

لایب‌نیتس اذعان داشت که وجود شرور و نواقص در جهان به این معنی نیست که جهان کنونی ناقص است، بلکه این شرور و نواقص اجزای ضروری از بهترین کل ممکن هستند؛ به عبارت دیگر، برای اینکه جهان به صورت کلی بهترین باشد، وجود برخی از شرور و نواقص اجتناب‌ناپذیر است.

خداوند به عنوان موجودی دارای علم مطلق، توانایی مطلق و خیر مطلق، جهان را به گونه‌ای خلق کرده که بیشترین کمال و خیر ممکن را دارا باشد. این دیدگاه لایب‌نیتس به تلاش او برای تلفیق علم، اراده و خیر الهی با واقعیت‌های جهان اشاره دارد. «اگرچه اصل جهت کافی به ما می‌گوید که خداوند برای خلق این عالم، جهت کافی داشته است؛ ولی این بیان فی‌نفسه، حاکی از این نیست که در این مورد، جهت کافی چه بوده است؛ پس اصلی که مکمل جهت کافی باشد، ضروری است. لایب‌نیتس این اصل مکمل را در اصل کمال می‌یابد.» (22). بدین معنا که «خداوند با کمال مطلق و علم به علت خلق جهان او، دنیا را از روی اختیار آفریده است. لایب‌نیتس معتقد است که اگر بهترین سلسله ممکن موجود نبود، مسلماً ممکن نبود که خداوند چیزی را خلق کند؛ زیرا ممکن نیست که او بدون جهت، عمل کند و یا کمال کمتری را بر کمال بیشتری ترجیح دهد.» (22).

اختیار انسان و علم پیشین الهی از دیدگاه لایب‌نیتس

لایب‌نیتس، تنافی بین اختیار آدمی و علم پیشین خداوند را با تفاوت قائل شدن بین ضرورت مطلق و ضرورت مشروط برطرف کرده است. او اعتقاد دارد که «خداوند از ازل می‌دانسته است چه اتفاقی خواهد افتاد. نوعی یقین برای خداوند است و ضرورت ایجاد نمی‌کند و یقین را با ضرورت مشروط مترادف می‌داند و بیان می‌کند که اراده الهی، ضرورت مطلق نیست؛ بلکه امکان خاص است. در حقیقت می‌توان چنین گفت که یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین دلایلی که لایب‌نیتس برای تثبیت اختیار خداوند و انسان به آن تمسک می‌کند، قائل شدن او به وجود جهان‌های ممکن نامتناهی در علم الهی است که در میان این جهان‌ها فقط و فقط یک جهان، شایستگی و بایستگی به وجود آمدن دارد و آن جهان در حقیقت، بهترین جهان ممکن می‌باشد و به دلیل اینکه خداوند بنابر شایستگی ممکنات و بهتر بودن آن‌ها به ایجاد و خلفشان می‌پردازد.» (3)؛ پس در متعلق علم الهی هیچ ضرورت مطلق وجود ندارد. لایب‌نیتس معتقد است که «خداوند بر اساس اصل جهت کافی، بهترین عالم ممکن را انتخاب می‌کند و این جهان بهترین جهان ممکن است. او یک جهان ممکن را قبول ندارد؛ بلکه معتقد به وجود جهان‌های ممکن است و بیان می‌کند که در علم الهی جهان‌های نامتناهی وجود دارد که در میان این جهان‌ها، تنها یکی شایستگی به وجود آمدن دارد. «خداوند انسان را به گونه‌ای خلق کرده است که آنچه به نظر او اصلح است، اختیار کند و برای یک علم نامتناهی، اعمال انسان مسلماً ضروری و قبلی است، بنابراین عمل به حکم عقل عمل اختیاری است.» (22).

لایب‌نیتس معتقد است که خداوند به عنوان موجودی که دارای علم کامل و مطلق است، از تمام اعمال اختیاری انسان‌ها، پیش از وقوع آن‌ها آگاه است. با این حال، این علم پیشین به هیچ وجه، تناقضی با اختیار انسان‌ها ندارد. به عبارت دیگر، علم پیشین الهی، نسبت به اعمال انسان‌ها، باعث جبر آن‌ها نمی‌شود؛ بلکه این علم، مبتنی بر اختیار و تصمیمات خود انسان‌هاست. خداوند به دلیل

علم مطلق خود، از تمام جزئیات آینده و تمامی اعمالی که انسان‌ها به طور اختیاری انجام خواهند داد، آگاه است. این علم پیشین به معنای دانستن تمامی رویدادها و تصمیمات انسان‌ها پیش از وقوع آنهاست. از دیدگاه لایب‌نیتس، انسان‌ها دارای اختیار و اراده آزاد هستند و تصمیمات آن‌ها به طور اختیاری و بدون اجبار صورت می‌گیرد. انسان‌ها بر اساس عقل و خودانگیختگی تصمیم می‌گیرند و اعمال خود را انجام می‌دهند.

لایب‌نیتس، مطالعات زیادی دربارهٔ اختیار کرده است. در حقیقت، اختیار یکی از مسائل مهم فلسفه لایب‌نیتس است. او در تئودیه به بحث از جنبه‌های مختلف اختیار پرداخته است و این موضوع، بخش عمده‌ای از کتاب او را تشکیل می‌دهد. «لایب‌نیتس اختیار را عبارت از ادراک با عقل خودانگیختگی و امکان می‌داند.» (20). او می‌گوید: «ما همچنین می‌بینیم که هر جوهری دارای خودانگیختگی کاملی است که در جواهر عاقل اختیار خواهد بود و به موجب آن هر چه برای او رخ می‌دهد، نتیجه ایده‌ها یا وجود اوست.» (19).

لایب‌نیتس در تئودیه، اختیار را به این صورت تعریف می‌کند: «اختیار نفس به این معناست که منشأ تمام افعال و حالات آن در خود آن است.» (19).

بنا بر نظر لایب‌نیتس، اختیار دارای شرایط ویژه‌ای است که آن را تام و کامل می‌کند و اگر هرکدام از این شرایط را نداشته باشد و به عبارتی اگر شرایطی همچون عقل یا خرد، خود انگیختگی یا صرافت طبع و امکان خاص فراهم نباشد، علت تحقق اختیار ناقص خواهد بود.

اختیار و عقل

لایب‌نیتس برای اختیار، سه شرط ضروری و کافی را در نظر گرفته است. «لایب‌نیتس عقل را اولین شرط از اقسام اختیار به حساب آورده و به جهت اهمیت این مقوله؛ آن را به روح اختیار تشبیه نمود است و دو قسم دیگر را کالبد اختیار لحاظ نموده و از عقل

به عنوان معرفت متمایز متعلق اختیار یاد کرده است. از نظر لایب‌نیتس، عقل یک قوه ای است که به واسطهٔ آن، شخص مختار این توانایی را دارد که نسبت به تعلقات خود، معرفت متمایزی داشته باشد و به محض مشاهدهٔ موضوعات مختلفی در اعمال و افعال خود، میان آن‌ها دست به انتخاب و گزینش بزند و به جهت این نوع از شناخت و معرفت، متمایز است که اعمال خداوند از حالت تساوی و بی‌طرفی خارج شده و در ترجیح دادن یک فعل بر فعل دیگر، خداوند انتخاب و گزینش می‌کند. در حقیقت می‌توان گفت که این عامل معرفت، متمایز است که سبب می‌شود بهترین شکل و بهترین عمل از میان اعمال دیگر انتخاب شود و اینکه گفته می‌شود، خداوند به بالاترین مصلحت عمل می‌کند به همین دلیل است.» (3).

اختیار و خودانگیختگی

لایب‌نیتس اعتقاد دارد که خود انگیختگی، شرط لازم و لاینفک ارادهٔ آزاد است و بسیاری از اعمال ما که ظاهراً متأثر از عوامل خارجی هستند و انسان در انجام دادن آن‌ها اختیاری ندارد در واقع و حقیقت، خودانگیخته بوده و هیچ عاملی تأثیری بر ما ندارد. «خودانگیختگی ما به هیچ وجه استثنای پذیر نیست. به معنای دقیق فلسفی، عوامل خارجی هیچ گونه تأثیری بر ما ندارند.» (18, 19). لایب‌نیتس به دو نوع خودانگیختگی، خود انگیختگی عامل و خود انگیختگی موناخ معتقد است. «خود انگیختگی عامل بر این پایه و اساس شکل گرفته است که هیچ بی‌طرفی مطلق در اراده وجود ندارد، اما از نظر لایب‌نیتس در عالم جواهری وجود دارد به نام موناخ یا جواهر فرد به نظر او این جواهر بی‌بعد است، چون بعدی ندارد. پس جسمانی نیست. آنچه در عالم خارج وجود دارد، جواهر فردی است که دارای یک نظام و سلسله مراتبی هستند، موناخ‌ها به لحاظ درجهٔ کمال مختلف‌اند و این امر ناشی از تفاوت در خصوصیت و اندازه و ادراک و شوق آنهاست. در حقیقت موناخ به معنای فرد و واحد است و خود انگیختگی موناخی، اصلی‌ترین

و مهم‌ترین نوع خودانگیختگی می‌باشد که مطابق با آن هر موندی در به وجود آوردن اعمال خود متعین است. لایب‌نیتس، مطابق با این معنا از خودانگیختگی معتقد به آزادی ارائه شده است.» (18).

اختیار و امکان خاص

لایب‌نیتس مفهوم امکان خاص را به گونه‌ای تعریف می‌کند که با حذف ضرورت مابعدالطبیعی و منطقی، به بررسی شرایط و احتمالات خاصی که در جهان وجود دارند، می‌پردازد. این رویکرد او به تحلیل دقیق‌تر و جامع‌تر از امکان و ضرورت کمک می‌کند. از دیدگاه او قضیه ممکن خاص، قضیه‌ای است که ضروری نمی‌باشد؛ یعنی خلاف آن ممکن است با انکار آن مستلزم تناقض نیست. «به این ترتیب یک حادثه وقتی ممکن خاص است که تصور عدم وقوعش، عاری از تناقض باشد. روشن است که منظور لایب‌نیتس از این شرط، این است که عامل مختار می‌تواند به گونه دیگری رفتار کند. اراده قدرتی دارد که می‌تواند به گونه دیگری عمل کند با عملش را به‌طور کامل به حالت تعلیق درآورد؛ زیرا هر دو شق امکان‌پذیر است.» (18).

امکان خاص به شرایط و احتمالاتی اشاره دارد که در جهان ممکن وجود دارند، بدون اینکه تحت تأثیر ضرورت منطقی یا مابعدالطبیعی قرار گیرند. این نوع امکان، به معنای وجود احتمالات واقعی در یک سیستم خاص از جهان‌های ممکن است که تحت قوانین طبیعی و شرایط خاص موجود، می‌توانند رخ دهند. لایب‌نیتس از مفهوم امکان خاص برای توضیح و تحلیل دقیق‌تر اتفاقات و رویدادها در جهان استفاده می‌کند. او این مفهوم را در

ای خردمند نگه‌گن به ره چشم خرد
اینت گوید: «همه افعال خداوند گُند
وانت گوید: «همه نیکی ز خدای است ولیک

چارچوب نظریه جهان‌های ممکن خود به کار می‌برد. لایب‌نیتس معتقد است که از میان بی‌نهایت جهان ممکن، خداوند بهترین جهان ممکن را برای وجود انتخاب کرده است. در این جهان، هر اتفاقی که رخ می‌دهد، بر اساس امکان خاص رخ می‌دهد که از ترکیب شرایط و قوانین طبیعی حاصل می‌شود. با حذف ضرورت‌های منطقی و مابعدالطبیعی، لایب‌نیتس امکان‌های خاص را به معنای واقعی‌تر بررسی می‌کند و می‌گوید که این امکان‌ها، تحت تأثیر شرایط و قوانین خاص هر جهان ممکن قرار دارند.

تحلیل دیدگاه‌های ناصر خسرو درباره جبر و اختیار

ناصر خسرو قبادیانی، شاعر، فیلسوف و جهانگرد برجسته ایرانی در قرن پنجم هجری یکی از متفکرانی است که به مسائل فلسفی و کلامی از جمله جبر و اختیار پرداخته است. اشعار و نوشته‌های ناصر خسرو، حاوی تأملات عمیق فلسفی درباره اراده، سرنوشت و جایگاه انسان در نظام الهی است. در این بخش، به بررسی دیدگاه‌های ناصر خسرو درباره جبر و اختیار در اشعارش می‌پردازیم.

ناصر خسرو نیز همانند اکثریت قریب به اتفاق صاحب‌نظران گذشته و حال، راهبردی قطعی برای برون‌رفت از بن‌بست یا دوراهی جبر و اختیار نیافته و به‌طور کامل از این شب تاریک ره به روز نبرده است. با این حال، او در اشعار و نوشته‌های خود به بررسی و تحلیل این مسئله پرداخته و تلاش کرده تا با رویکردی متعادل، نقشی برای هر دو مفهوم قائل شود.

تا ببینی که بر این اَمّت نادان چه وباست
کار بنده همه خاموشی و تسلیم و رضاست
بدی ای امت بدبخت! همه کار شماست

(ناصرخسرو: ۲۲)

ناصرخسرو در ابیات فوق، به مسئله جبر و اختیار پرداخته و دیدگاه خود را درباره افعال انسان و نقش خداوند در زندگی بیان کرده است. ناصرخسرو با دعوت به خردورزی و تأمل، خواننده را به دقت و اندیشه در مسیر درست دعوت کرده است. او تأکید دارد که انسان باید با چشم خرد به امور نگاه کند و از روی آگاهی و فهم عمل کند. همچنین به این نکته اشاره کرده است که همه افعال و کارها در نهایت به اراده و قدرت خداوند بازمی‌گردد. او به تقدیر الهی و نقش فعال خداوند در جهان هستی تأکید دارد. او بر این باور است که وظیفه انسان در برابر اراده الهی، تسلیم و رضایت به قضا و قدر است. این دیدگاه، نشان‌دهنده پذیرش جبر الهی و نقش تقدیر در زندگی انسان است.

ناصرخسرو بیان می‌کند که همه انسان‌ها، حتی دو گروه مختلف که ممکن است در سایر مسائل اختلاف داشته باشند، در این موضوع هم عقیده و هم‌نظر هستند که روزی بزرگ در پیش است. این اشاره به روز قیامت است که در باورهای اسلامی، روزی است که در آن همه انسان‌ها برای اعمالشان محاسبه خواهند شد.

و آنگه این هر دو هیچ شک نیست که آن، روز
مُقرند که روزی است مکافات و جزاست
بزرگ

(ناصرخسرو: ۲۲)

به میان قدر و جبر، ره راست بجوی

که به نزد عقلا، جبر و قدر درد و عناست

(ناصرخسرو: ۴۷)

بیت مذکور نشان‌دهنده تلاش ناصرخسرو برای یافتن راهی متعادل میان دو نظریه جبر و اختیار است. او بر این باور است که اتخاذ رویکردی میانه و متعادل، می‌تواند از مشکلات و رنج‌های ناشی از افراط در هر یک از این نظریه‌ها جلوگیری کند. این دیدگاه

اگر کار بوده است و رفته قلم
وگر ناید از تو نه نیک و نه بد

چرا خورد باید به بیهوده غم؟
روا نیست بر تو نه مدح و نه غم

اندیشه‌های ناصرخسرو در این باره، مشابه با اندیشه‌های بسیاری از متفکران دیگر، دچار نوعی تردید و تزلزل بوده است. او در تلاش برای یافتن تعادلی میان جبر و اختیار، گاهی به جبرگرایی و تقدیرباوری متمایل می‌شود و زمانی به نظریه تفویض و اختیارگرایی روی می‌آورد. نهایتاً، او برای رهایی از این محاصره به رویکرد میانه‌ای، معروف به «امر بین الامرین»، توسل می‌جوید.

رویکرد وَاَمْرٌ بَيْنَ اَمْرَيْنِ

ناصرخسرو به نظریه میانه‌ای به نام «امر بین الامرین» نظر دارد و تلاش می‌کند، تعادلی میان جبر و اختیار برقرار کند. این نظریه می‌گوید که انسان‌ها در چارچوب تقدیر الهی، دارای اختیار نسبی هستند. این رویکرد که توسط برخی از متفکران اسلامی مانند امام جعفر صادق (ع) نیز مطرح شده است، سعی دارد تا نقش خداوند و اراده انسان را به گونه‌ای متعادل در نظر بگیرد.

«ناصرخسرو مانند سایر اسماعیلیان بیشتر توجه به مذهب معتزله دارد تا اشاعره، هرچند که فصلی از جامع الحکمتین خود را در ردّ مذهب اعتزال آورده است. او در مسئله جبر و اختیار مانند سایر فرق شیعه در بسیاری از مسائل، معتقد به امر بین الامرین است.» (23)

ناصرخسرو که به نام «اَمْرٌ بَيْنَ اَمْرَيْنِ» معروف است، نشان‌دهنده درک عمیق او از پیچیدگی‌های مسئله جبر و اختیار و تلاش او برای یافتن راه‌حلی منطقی و متعادل است.

عقوبت محال است اگر بت گریست
به فرمان ایزد، پرستد صنم
کتاب و پیمبر چه بایست اگر
نشد حکم کرده نه بیش و نه کم؟
(ناصرخسرو: ۶۲)

پرسش‌ها و نقدها، به دنبال رویکردی میانه و متعادل است که بتواند نقش خداوند و اختیار انسانی را به صورت هم‌زمان در نظر بگیرد و به فهم عمیق‌تری از عدالت و مسئولیت دست یابد.

رویکرد جبرگرایانه

ناصرخسرو، اگرچه در بسیاری از اشعار و نوشته‌هایش به نقش و اختیار انسان تأکید می‌کند؛ اما در بعضی موارد، به اندیشه جبرگرایی و تقدیرباوری نیز اشاره کرده است. این موضوع نشان‌دهنده تلاش او برای فهم دقیق‌تر و جامع‌تر مسئله‌ای است که از دیرباز، ذهن متفکران را به خود مشغول کرده است. در بعضی از ابیات، ناصرخسرو انسان را مجبور و بی‌اختیار معرفی کرده و می‌گوید، این خداوند است که اختیار و قدرت انتخاب را به بشر داده است و بشر چیزی را انتخاب می‌کند که خداوند پیش‌تر برای او اختیار کرده است.

ناصرخسرو در ابیات زیر، فردی را که به تقدیر الهی راضی و خشنود نیست، از عقل و خرد بی‌بهره دانسته است.

با هوش و خرد، جانت آشنا نیست
چون خود به قضا مر تو را رضا نیست؟
بدخو که از این بتر اژدها نیست

(ناصرخسرو: ۱۱۶)

گرفتن اختیار انسانی است و اشاره می‌کند که آرزوی رضایت از تقدیر، در واقع مانند اژدهایی است که بسیار بدخو و خطرناک است. او این اژدها را به تعارضات و مشکلاتی تشبیه می‌کند که از پذیرش جبرگرایی و تقدیرگرایی ناشی می‌شود.

«متن فوق با انتقاد جبرگرایان، باور دارد که اگر تقدیر الهی، چنین سرنوشتی را رقم زده است، چرا باید بیهوده غم خورد؟ در واقع ارسال پیامبران از سوی خدا و دادن وعده و وعید در قرآن، نشان از اختیار انسان دارد. انسان نباید کوتاهی خود را به قضا و قدر نسبت دهد. ابیات فوق با اعتقاد به «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» معتقد است؛ جبریان شرع را تعطیل و عدلیان قضا را منکرند، آن‌ها را دچار تیرگی رأی و خیره‌سری می‌داند؛ بنابراین همانند متن غایب، بهترین راه را «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ» می‌داند.» (24).

ابیات نشان‌دهنده دیدگاه‌های پیچیده و متعادل ناصرخسرو درباره جبر و اختیار است. او با طرح سؤالات و چالش‌هایی در این زمینه، به نقد جبرگرایی مطلق پرداخته و اهمیت اختیار انسانی و مسئولیت اعمال را مطرح کرده است. این ابیات نشان‌دهنده تلاش ناصرخسرو برای یافتن تعادلی میان جبر و اختیار و فهم بهتر و جامع‌تر این مسئله فلسفی و کلامی است. ناصرخسرو، با این گر نیست به تقدیر جائت خرسند
ما را به قضا چون کنی تو خرسند
این آرزو ای خواجه اژدهایی است

ناصرخسرو در این ابیات به مسئله رضایت از تقدیر و قضا اشاره می‌کند. او سؤال می‌کند که اگر فردی نمی‌تواند از تقدیر الهی و سرنوشت خود خرسند و راضی باشد، چگونه می‌تواند از دیگران انتظار داشته باشد که به قضا و قدر الهی راضی باشند. این ابیات نشان‌دهنده دیدگاه او نسبت به پذیرش مطلق تقدیر، بدون در نظر

ناصرخسرو در بعضی از ابیات، انسان را مجبور و بی اختیار معرفی کرده است و می‌گوید؛ این خداوند است که اختیار و قدرت از نبید آمد پلیدی جهل پیدا بر خرد

(ناصرخسرو: ۵۳)

شاعر با استفاده از واژه نبید به جهل و نادانی انسان اشاره کرده و می‌گوید که از جهل، پلیدی و ناپاکی ظاهر می‌شود و خرد انسان را آلوده می‌سازد. او جهل را به مادر پلیدی تشبیه کرده و نتیجه بار چو فرزند و تخم او پدر اوست

انتخاب را به بشر داده است و بشر چیزی را اختیار می‌کند که خداوند پیش‌تر برای او اختیار کرده بود.

چون بود مادر پلید ناید پسر زو جز پلید

گرفته که از مادر پلید، فرزند پلید به وجود می‌آید. به عبارتی دیگر، از جهل و نادانی چیزی جز اعمال و افکار ناپاک و زیان‌آور نمی‌توان انتظار داشت.

از جو، جو زاید و زپلپل پلپل

(ناصرخسرو: ۱۳۶)

شاعر با استفاده از تمثیل، اندیشه جبرگرایانه را این‌گونه بیان کرده است که تمام اعمال و کردار ما ناشی از خود ماست و می‌گوید جز کز اصل نیک ناید فعل نیک

میوه همانند فرزند و تخم مانند پدر است و هر چیزی از اصل خودش پدید می‌آید و قابل تغییر نمی‌باشد.

بار بد باشد چو بد باشد نهال

(ناصرخسرو: ۱۳۶)

این بیت نشان می‌دهد که عمل‌ها و رفتارها، نتیجه‌ای از اصل یا ریشه‌ای است که از آن نشأت می‌گیرند. اگر اصل یک عمل، نیک نباشد، نتیجه آن هم نمی‌تواند نیکو باشد. همچنین، اگر بنیاد یا اصل یک عمل بد باشد، پیامدهای آن نیز بد خواهد بود، همانند اینکه یک نهال بد از بذر بد می‌روید و اثرات بد را در طول زندگی به وجود می‌آورد.

ناصرخسرو در ابیات فوق، عامل توارث را مهم شمرده و معتقد است که خصوصیات فرزند، بستگی به والدینش دارد و اخلاق و رفتار این دو، خواه‌ناخواه به ارث می‌برد. پس می‌توان چگونگی آینده فرزند را از عملکرد والدینش پیش‌بینی کرد.

بگسست زمن دهر و برستم ز وبالش

از دهر کی اندیشم و زبیم زوالش؟

(ناصرخسرو: ۱۳۶)

تا سعد خداوند به من بنده بپیوست

امروز کزو طالع مسعود شده ستم

رهایی یافتم و اکنون که از بند زمان، آزاد شده‌ام، دیگر نیازی به نگرانی و اندیشه درباره فنا و زوال روزگار ندارم.

در این بیت، ناصرخسرو به لطف و عنایت خداوند در حقش اشاره کرده و می‌گوید از زمانی که روزگارم سعد شده، از زوال روزگار،

گر نبدی فضل خدا و رسول
کی ز کسی طاعت و نیکی استی
(ناصرخسرو: ۲۵۰)

شاعر عبادت و بندگی کردن انسان را در درگاه حق، نشانه فضل و رحمت پروردگار دانسته است و در واقع در این امر، انسان هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد.

جامه دین مرا تار نماندی و نه پود
گر نکردی به زمین دست الهی رفوم
(ناصرخسرو: ۴۳۱)

شاعر دین‌داری خود را مدیون لطف و عنایت پروردگار دانسته است و می‌گوید اگر لطف حق نبود، تار و پود دین من از هم گسسته می‌شد.

است. بنابراین از آن راضی و خشنود است و پایان کار خود را محمود معرفی کرده است.

رویکرد اختیارگرایانه

ناصرخسرو در موارد بسیاری، آشکارا به نظریه تفویض و اختیار گرایش نشان داده است. در بیت زیر شاعر، آدمیان را از این اعتقاد «سفیهانه» برحذر داشته که مسئولیت گناهان، کوتاهی‌ها و تنبلی‌های خود را متوجه قضا و قدر می‌سازند:

که چنین گفتن بی‌معنی کار سفهاست
(ناصرخسرو: ۲۱)

ناصرخسرو در ابیات فوق از این‌که خداوند، آینده‌اش را رقم می‌زند، خود را انسانی خوش‌بخت احساس می‌کند و مختار بودن انسان را به ضرر خود وی می‌داند. وی دوره اول زندگی خود و شغل دیوانی در دربار را دوره عنان‌گشادگی و اختیار مطلق خود دانسته و از آن بارها شکایت و گله کرده؛ ولی دوره دوم زندگی خود را دوره مجبور بودن از سوی خدا و مسعود بودن دانسته گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی؟

می‌خوانند، ولی در دل، وی را مسئول نقصان‌ها و گناهان و مصیبت‌ها و حادثه‌های ناگوار می‌شمارند.

از دیدگاه شاعر، مقصّر دانستن تقدیر را به منزله مقصر شمردن باری تعالی تلقی می‌کند و کسانی را که مرتکب این عمل می‌شوند، ریاکارانی توصیف می‌نماید که به زبان، خداوند را عالم و حکیم

جز کانه و غم ندروی و حسرت
هرگاه که تخم محال کاری
آنگه گنه از روزگار بینی
وز جهل معاد ای روزگاری
(ناصرخسرو: ۳۰)

از دیدگاه شاعر، مقصّر دانستن تقدیر را به منزله مقصر شمردن باری تعالی تلقی می‌کند و کسانی را که مرتکب این عمل می‌شوند، ریاکارانی توصیف می‌نماید که به زبان، خداوند را عالم و حکیم

در راستای اثبات مختار بودن انسان، ناصرخسرو در مواردی، آدمی را راقم سطور زندگی خود و مقدر معیشت دنیوی و اخروی‌اش در طول اراده باری و نه در عرض آن می‌شناسد.

گر خداوند قضا کرد گنه بر سر تو
بدگش زی تو خدای است بدین مذهب زشت اعتقاد
تو چنین است، ولیکن به زبان
با خداوند زبانت به خلاف دل توست
پس گناه تو به قول تو خداوند تو راست
گرچه می‌گفت نیاری کت از این بیم قفاست
گویی او حاکم عدل است و حکیم الحکماست
با خداوند جهان نیز تو را روی و ریاست
(ناصرخسرو: ۲۱)

تأکید می‌کنند، اشاره نموده است. از طریق شعر و ادبیات، ناصرخسرو به تمایز بین اختیار و تقدیر پرداخته و بر اهمیت اختیار و مسئولیت فرد در انتخاب‌های زندگی تأکید کرده است.

خواهی ایدون گرای و خواهی ایدون
(ناصرخسرو: ۸)

ناصرخسرو در شعرها و اشعار خود، مفهوم جبر و اختیار را به چالش کشیده و تلاش کرده است تا انسان را به‌عنوان ذی‌خرد و مسئولیت‌پذیر توصیف کند. او به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به برخی از اصول فلسفی که در تفسیر انسان و نقش او در زندگی راه تو زی خیر و شر هر دو گشاده است

در ادامه، شاعر به مذمت افرادی می‌پردازد که کوتاهی و تقصیرهای خود را به عواملی همچون چرخ، فلک، گردون و... نسبت می‌دهند و می‌گویند:

برون کن ز سر، باد خیره سری را
نشاید ز دانا نکوهش بری را
مدار از فلک چشم نیک‌اختری را
(ناصرخسرو: ۱۴۲)

آن‌که مانند درخت تبریزی بی‌ثمر باشی. باید دانش بیاموزی تا بر فلک، سلطه یابی و شایسته نیست که دانا وجودی بری از افعال را نکوهش کند.

ناصرخسرو در بیت فوق با صراحت تمام، انسان را در برابر دو راهی خیر و شر، صاحب‌اختیار می‌بیند و معتقد است که در راه زندگی و اختیارات برای انسان، هم‌زمان امکان فعل خیر و بد وجود دارد؛ به نحوی که فرد می‌تواند به هر دو سوی خیر و بد روی آورد و تصمیمات و انتخاب‌هایش وابسته به او و خودش می‌باشد.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
بری دان ز افعال چرخ برین را
چو تو خود گنی اختر خویش را بد

ناصرخسرو از کسانی که ناکامی‌های خود را از فلک و ستاره می‌دانند، به‌سختی انتقاد کرده است و می‌گوید تو باید از اشخاص نیک‌نام و نکو محضر، پیروی کنی و برای مردم سودمند گردی نه

تطبیق و بررسی دیدگاه لایب نیتس و ناصر خسرو

مقایسه و بررسی دیدگاه‌های لایب نیتس و ناصر خسرو درباره جبر و اختیار، نشان می‌دهد که هر دو متفکر به شیوه‌های متفاوتی به این مسئله پیچیده پرداخته‌اند. لایب نیتس بر این باور است که جهان از واحدهای غیرمادی و بنیادینی به نام موناها تشکیل شده است. هر مونا دارای آگاهی و فعالیت‌های درونی است و به صورت مستقل عمل می‌کند و معتقد است که خداوند این موناها را طوری هماهنگ کرده که به نظر می‌رسد با هم تعامل دارند؛ اما در واقع هر مونا به صورت مستقل عمل می‌کند.

لایب نیتس بر این باور است که خداوند بهترین جهان ممکن را از میان تمامی جهان‌های ممکن انتخاب کرده است. در این جهان، انسان‌ها دارای اختیار هستند و می‌توانند انتخاب‌های خود را انجام دهند و معتقد است که خداوند به عنوان موجود کامل و همه‌دان، جهان را به گونه‌ای طراحی کرده که در آن اختیار و آزادی انسان‌ها حفظ شود.

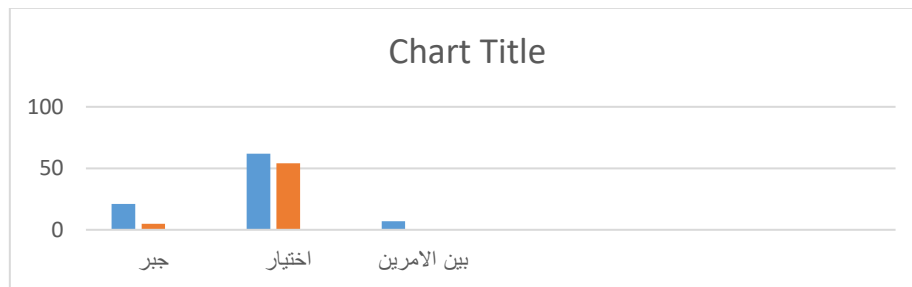
خداوند خیر مطلق است و بنابراین، جهان را به گونه‌ای طراحی کرده که اختیار و اراده آزاد انسان‌ها، بخشی از آن باشد. لایب نیتس تأکید می‌کند که اختیار و اراده آزاد، بخشی از کمال انسانی است و خداوند به انسان‌ها این اختیار را داده است تا به دنبال خیر و نیکی باشند.

ناصر خسرو در اشعار خود به مسئله جبر و اختیار پرداخته و به نقد جبرگرایی و تقدیرگرایی پرداخته است. او در برخی از اشعار خود به تردید و سرگردانی در این مسئله اشاره کرده است همچنین گاهی به نظریه امر بین الامرین (راه میانه) توسل جسته که در آن تلاش می‌کند تا تعادلی بین جبر و اختیار پیدا کند. او بر اهمیت مسئولیت فردی و اختیار انسان تأکید می‌کند و معتقد است که انسان‌ها باید به دنبال خیر و نیکی باشند و از جبرگرایی و تقدیرگرایی افراطی دوری کنند. هر دو متفکر بر اهمیت اختیار و اراده آزاد انسان تأکید دارند. هر دو باور دارند که انسان‌ها، مسئول اعمال خود هستند و باید به دنبال خیر و نیکی باشند.

با توجه به تشابه اندیشه این دو متفکر در مبحث جبر و اختیار، تفاوت‌هایی هم در اندیشه آن‌ها مشهود است. لایب نیتس از نظریه‌های فلسفی و مفهومی مانند موناها و جهان‌های ممکن استفاده می‌کند تا اختیار انسان را اثبات کند، در حالی که ناصر خسرو از اشعار و اندیشه‌های دینی، فلسفی و کلامی بهره می‌گیرد. لایب نیتس به دلیل فلسفه‌پردازی خود به دنبال تبیین علمی و منطقی اختیار است، در حالی که ناصر خسرو بیشتر به تبیین اخلاقی و دینی این مسئله می‌پردازد.

جدول ۱. مقایسه تطبیقی کاربرد مبحث جبر و اختیار در دیوان ناصر خسرو و فلسفه لایب نیتس

ناصر خسرو	جبر	اختیار	بین الامرین	
بسامد	۲۱	۶۲	۷	۹۰
درصد	۲۳/۳۳٪	۶۸/۸۸٪	۷/۷۷٪	۱۰۰٪
لایب نیتس	جبر	اختیار	بین الامرین	
بسامد	۵	۵۴	-	۵۹
درصد	۸/۴۷٪	۹۱/۵۲٪	۰٪	



شکل ۱. نمودار مقایسه تطبیقی کاربرد مبحث جبر و اختیار در دیوان ناصر خسرو و فلسفه لایب نیتس

جامع و هماهنگی از جهان کمک می‌کند. این اصول نه تنها به فهم بهتر از ساختار و نظم جهان کمک می‌کند، بلکه به بررسی مسائل پیچیده‌ای مانند جبر و اختیار، وجود شرور و نقش خداوند در خلقت نیز پاسخ می‌دهند. لایب‌نیتس با تلفیق این اصول و مبانی، تلاش کرد تا تصویری کامل و منسجم از جهان و جایگاه انسان در آن ارائه دهد.

ناصرخسرو نیز همانند اکثریت قریب به اتفاق صاحب‌نظران گذشته و حال، راهبردی قطعی برای برون‌رفت از بن‌بست یا دوراهی جبر و اختیار نیافته و به‌طور کامل از این شب تاریک ره به روز نبرده است. با این حال، او در اشعار و نوشته‌های خود به بررسی و تحلیل این مسئله پرداخته و تلاش کرده تا با رویکردی متعادل، نقشی برای هر دو مفهوم قائل شود. او معتقد است که هرچند همه چیز، تحت اراده و تقدیر الهی است، اما انسان نیز دارای اختیار است و باید با بهره‌گیری از دانش و خرد خود، مسیر درستی را در زندگی انتخاب کند. این دیدگاه ناصرخسرو نشان‌دهنده تلاش او برای یافتن راه‌حلی میانه بین جبر و اختیار و تأکید بر مسئولیت‌پذیری انسان‌ها در قبال اعمال و تصمیماتشان است.

اندیشه‌های ناصرخسرو در باب جبر و اختیار، نشان‌دهنده تلاشی مستمر برای یافتن تعادلی میان این دو مفهوم است. او همچون بسیاری از متفکران دیگر، نتوانسته به یک راه‌حل قطعی و نهایی دست یابد و دچار نوعی حیرانی و سرگردانی بوده است. با این حال، تلاش‌های او برای یافتن رویکرد میانه و توسل به نظریه «امر

با عنایت به جدول فوق و مقایسه مبحث جبر و اختیار در اشعار ناصرخسرو و لایب نیتس مشخص گردید که در دیوان ناصر خسرو مبحث اختیار با ۶۲ مورد، بیشترین بسامد و موضوع بین الامرین با ۷ بار بسامد، کمترین کاربرد را دارد و در اندیشه‌های فلسفی لایب نیتس، مبحث امر بین الامرین، اصلاً کاربرد ندارد و موضوع جبر با بسامد ۵ مورد، کمترین کاربرد و مبحث اختیار با کاربرد ۵۴ مورد، بیشترین بسامد دارد. وجه شباهت اندیشه ناصر خسرو و لایب نیتس در همین مبحث اختیار است که در اندیشه هر دو فیلسوف، بیشترین کاربرد و بسامد دارد.

نتیجه‌گیری

دیدگاه‌های لایب‌نیتس و ناصرخسرو در مورد جبر و اختیار، نشان‌دهنده تلاش انسان‌ها برای فهم این مسئله پیچیده از زوایای مختلف است. هر دو متفکر به اهمیت اختیار و اراده آزاد انسان اشاره کرده و تلاش می‌کنند تا تعادلی بین جبر و اختیار پیدا کنند، هرچند که روش‌ها و رویکردهای متفاوتی را برای رسیدن به این هدف به کار می‌برند.

لایب‌نیتس با دیدگاه‌های فلسفی خود به مخالفت با جبرگرایی پرداخته و نشان داده است که انسان‌ها دارای اختیار و اراده آزاد هستند. او با نظریه‌های خود تلاش کرده است تا تناقضات بین جبر و اختیار را حل کند و بر اهمیت اراده آزاد در زندگی انسان تأکید کند.

اصول و مبانی فلسفه لایب‌نیتس، از جمله نظریه مونیادها، اصل دلیل کافی، اصل هویت غیرقابل تشخیص‌ها و اصل کمال، به تبیین

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The philosophical dilemma of determinism and free will has remained one of the most enduring and complex challenges in both Western and Islamic theological traditions. This study comparatively analyzes the views of Gottfried Wilhelm Leibniz, a 17th-century German philosopher, and Nasir Khusraw Qubadiani, an 11th-century Persian poet-philosopher, on this subject, emphasizing their theological methodologies. The problem of reconciling divine omniscience with human agency permeates centuries of theological and philosophical discourse, and both Leibniz and Nasir Khusraw engage deeply with the core tensions embedded in this debate. Nasir Khusraw approaches the issue within an Islamic framework, intertwining religious doctrine with philosophical reasoning and poetic insight. In contrast, Leibniz engages the topic through a systematic philosophical lens, articulating his position via conceptual frameworks like "the best possible worlds" and the principle of sufficient reason. The juxtaposition of these two figures allows for a rich comparative exploration that sheds light on the intellectual traditions from which each thinker emerges. While they draw from vastly different cultural and religious backgrounds, both grapple with the same existential

بین‌الامرین» نشان‌دهنده جستجوی عمیق او برای فهم بهتر و جامع‌تر این مسئله پیچیده است

questions: to what extent are human beings free, and how can divine sovereignty coexist with moral responsibility? Such questions demand not only metaphysical considerations but also practical implications for ethics, theology, and the understanding of justice.

Leibniz's resolution to the problem of determinism and free will is constructed upon three central philosophical pillars: the principle of pre-established harmony, the principle of sufficient reason, and the principle of perfection or optimality. Through his theory of monads—indivisible, non-material substances endowed with perception—Leibniz posits a reality in which each monad unfolds its internal states in harmony with all others, not through causal interaction but through divine coordination. This "pre-established harmony" ensures that although events appear interconnected, each monad operates independently according to its inner logic. In this metaphysical schema, human beings are not mechanistically determined by external causes but express their internal essence, preserving their autonomy. Moreover, Leibniz introduces the principle of sufficient reason, which asserts that nothing exists without a reason why it is so and not otherwise (18). This principle underscores Leibniz's attempt to reconcile divine foreknowledge with human

freedom, arguing that God, being omniscient and benevolent, selects the best of all possible worlds—a world where even seemingly evil events serve the greater harmony and perfection of the whole (22). For Leibniz, freedom is not the absence of causality but the capacity to act in accordance with one's internal nature and reason. He maintains that human volition operates under conditional necessity rather than absolute necessity, preserving moral responsibility even within a divinely orchestrated cosmos (20).

In contrast, Nasir Khusraw offers a theological-poetic framework rooted in Islamic esotericism and moral didacticism. His views oscillate between fatalistic acceptance of divine decree and assertive proclamations of human agency. Through his verses, Nasir Khusraw invites readers to contemplate the coexistence of divine omnipotence and human accountability. He invokes Qur'anic principles and Shi'a theological interpretations, particularly the doctrine of "amr bayn al-amrayn" (a position between determinism and free will), to resolve this paradox. This middle path, also endorsed by many Shi'a thinkers and rooted in the teachings of Imam Ja'far al-Sadiq, posits that while God creates and sustains all acts, humans retain the capacity to choose within that divine framework (23). Nasir Khusraw warns against ascribing one's sins and shortcomings to divine fate, calling such excuses the product of folly and spiritual immaturity. At the same time, he acknowledges that human actions unfold

under divine surveillance and within the bounds of predestination. His poetry becomes a vehicle for philosophical reflection, encouraging discernment, introspection, and moral responsibility even as he affirms God's ultimate authority. Unlike Leibniz, who resolves the paradox through metaphysical abstraction, Nasir Khusraw confronts it existentially, aiming to shape ethical behavior and spiritual consciousness through a delicate balance of awe and accountability (24).

Both thinkers offer compelling interpretations of human freedom vis-à-vis divine omniscience, yet their methodologies reflect distinct epistemological commitments. Leibniz, influenced by Christian metaphysics and Cartesian rationalism, seeks formal coherence through logical necessity and theological optimism. He argues that God's knowledge of human actions does not entail their coercion; rather, God foresees choices that free agents will make within the best possible framework (3). For Leibniz, divine foreknowledge is akin to viewing a film already completed—the viewer knows what will happen without having caused the characters' decisions. Human beings, then, operate freely within the ontological blueprint God has designed, and their actions fulfill a greater cosmic purpose, even if such purpose is not immediately discernible. Meanwhile, Nasir Khusraw's epistemology is shaped by revelation, mystical intuition, and the ethical imperative of justice. He is less concerned with abstract models and more invested in preserving the integrity of

divine justice and moral responsibility. His insistence on a balanced approach arises from his concern that both extreme determinism and extreme voluntarism undermine ethical accountability and divine wisdom (2). This emphasis on balance aligns him with Islamic theologians such as the Mu'tazilites, who similarly strove to uphold human free will to safeguard divine justice (17).

The divergence in their intellectual styles also manifests in their treatment of metaphysical principles. Leibniz's metaphysics is deeply systematic and conceptual, rooted in mathematical precision and logical structure. His arguments unfold through clearly defined propositions and deductive reasoning, such as the necessity of a sufficient reason for every existence, the existence of infinitely many possible worlds, and the selection of the optimal one by a supremely rational deity (19). He develops technical distinctions—such as that between “necessity per se” and “conditional necessity”—to navigate the tension between divine omniscience and contingency. Nasir Khusraw, on the other hand, embeds philosophical insights within poetic metaphors, allegories, and didactic narratives. His treatment of fate and volition is grounded in a lived spirituality and aims to guide believers toward ethical maturity rather than metaphysical clarity. Whereas Leibniz seeks to defend God against the charge of injustice through logical rigor, Nasir Khusraw frames moral agency as a path to divine proximity, spiritual enlightenment, and societal

reform. These differences reveal the respective strengths and limits of rationalist versus mystical-theological discourse in grappling with perennial questions.

Despite these differences, one important convergence is the rejection of pure fatalism. Both thinkers resist the notion that human beings are passive instruments in the hands of fate. For Leibniz, freedom is intrinsic to rational agency; without it, moral responsibility and divine justice become incoherent. Similarly, Nasir Khusraw condemns those who use fate to justify moral failings and spiritual negligence, portraying such rationalizations as blasphemous and intellectually dishonest. Both underscore the need for individual responsibility, even within a framework where divine will is operative. They stress that understanding divine decree should not lead to despair or apathy but to deeper reflection and ethical engagement. Leibniz achieves this through his metaphysical optimism—his belief that our world, despite its imperfections, is the best that could possibly exist given divine wisdom. Nasir Khusraw achieves it through exhortation and theological moderation, urging his audience to neither deny divine will nor absolve themselves of their duties. Together, they demonstrate that the problem of free will and determinism is not merely speculative but foundational to questions of justice, piety, and human purpose.

In conclusion, the comparative analysis of Leibniz and Nasir Khusraw reveals both the universality and contextual specificity of the

discourse on determinism and free will. While Leibniz constructs an intricate philosophical framework grounded in logic, harmony, and divine perfection, Nasir Khusraw approaches the issue through ethical reflection, poetic symbolism, and theological mediation. Both thinkers reject deterministic fatalism and affirm the significance of human agency, albeit through different epistemological and cultural lenses. Their respective frameworks—Leibniz's rationalist metaphysics and Nasir Khusraw's esoteric theology—provide valuable models for reconciling divine omniscience with moral accountability. Their insights remain relevant in contemporary debates where science, religion, and ethics intersect to revisit ancient questions about freedom, responsibility, and the divine order.

References

1. Ebrahimi A. A Comparative Study of the Concepts of Predestination and Free Will in Rumi's Masnavi and Attar's Poetry. *Comparative Literature Journal*. 2023(25):239-71.
2. Abd al-Hakim K. Rumi's Mysticism. Tehran: Elmi Press; 2010.
3. Kheidaei L. A Comparative Study of Predestination and Free Will in the Views of Leibniz and Allameh Tabatabaei. *Philosophy of Religion*. 2019(2):317-42.
4. Kupa F. Theological Beliefs in the Works of Nasir Khusraw [M.A. Thesis]. Tehran: Tarbiat Modarres University; 1996.
5. Riahi AA. Judging Philosophical Views of Leibniz and Clarke Based on Sadr al-Muta'allihin's Views [M.A. Thesis]. Tehran: Tarbiat Modarres University; 1997.
6. Clarke S. The Leibniz–Clarke Correspondence. Tehran: Boostan-e Ketab Institute; 2002.
7. Rezaei M. Theodicy and Divine Justice. Tehran: Sohrevardi; 2004.
8. Ibn Faris Aa-HA. Mu'jam Maqayis al-Lughah. Cairo: Mustafa al-Babi al-Halabi; 2010.
9. Raghīb Isfahani HiM. Alfāz al-Qur'ān. Tehran: Al-Maktaba al-Murtazawiyya; 2013.
10. Tusi KNa-D. Treatise on Predestination and Free Will. Qom: Qom Press.
11. Aristotle. Nicomachean Ethics. Tehran: University of Tehran Press; 1989.
12. Avicenna HiA. Al-Shifa (Theology). Qom: Maktabat Ayatollah al-Marashi; 2025.
13. Tahanawi MiAiA. Kashshaf Istilahat al-Funun. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah; 2006.
14. Tabatabaei MH. Tafsir al-Mizan. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah; 2013.
15. Subhani J. Encyclopedia of Islamic Doctrines and Sects. Qom: Imam Sadiq Research Institute; 2004.
16. Nasr Tork M. Indicators of the Influence of Ash'ari and Mu'tazili Theology in Sanaei's Hadiqah. *Comparative Literature Journal*. 2021(17):118-35.
17. Sharif MM. History of Philosophy in Islam. Tehran: Center for University Publications; 1983.
18. Leibniz GW. Philosophical Papers and Letters. London: Routledge; 1956.
19. Leibniz GW. Monadology and Other Philosophical Essays. Tehran: Islamic Revolution Publications; 1993.
20. Latta W. Leibniz's Philosophy. Tehran: Hermes; 2005.
21. Bréhier É. History of Philosophy. Tehran: Hermes; 2006.
22. Copleston F. History of Philosophy, Vol. 4. Tehran: Elmi va Farhang; 2001.
23. Nasir Khusraw Q. Divan of Poetry. Tehran: McGill Institute of Islamic Studies; 1978.
24. Fathi Dorjoon B. Intertextual Relations in the Poetry of Nasir Khusraw and Sanaei [M.A. Thesis]. Ardabil: Mohaghegh Ardabili University; 2019.